أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

راجع به معنای حَجّةالاسلام و وجوبِ مرةً واحده دیروز عرض شد که: حَجّةالاسلام یک مرتبه واجب است و اِعاده نمی‌‌‌شود، گرچه ممکن است به عِللی حج برای سنوات بعد واجب باشد؛ بنذرٍ او شِبهِه اَو مصلحةٍ ولکن آن وجوب حج، وجوب حَجّةالاسلام نیست. وجوب حَجّةالاسلام همان مرةً واحده است، الی آخر العُمر.

منتهی آن حجّة الاسلام در ظرف تکلیف خاص خودش واجب می‌‌‌شود، یعنی اگر فرض کنید یک شخصی ـ دیروز بحث عبد و أمه و این‌‌‌ها را کردیم ـ در حال عبودیت اَحجَّ بِهِ مولاه، این شخص یُعد حَجّة الاسلام و اگر تا آخر عمر این ادامه پیدا کند، این حجّة الاسلام صدق می‌‌‌کند، یعنی اگر به عبد بگویند شما حَجّةالاسلام را انجام دادی؟ می‌‌‌گوید بله انجام دادم. انجام داده رقّ است در حال رقیّت است می‌‌‌گوید حَجّةالاسلام را انجام دادم.

دلیل برای مسأله این است که اگر مولا در سنوات بعد ذهاب حج را به اختیار عبد بگذارد و افرادی این را ببرند، یعنی مال در اختیارش بگذارد یا این‌‌‌که اجازه بدهد مثلاً افرادی این عبدش را به حج ببرند عبد می‌‌‌تواند قبول نکند، چرا؟ چون حَجّةالاسلام انجام داده با این‌‌‌که این در اختیارش است، مولا مال در اختیارش گذاشته، زاد و راحله در اختیارش می‌گذارد، خود مولا بذل می‌‌‌کند، بذل زاد و راحله می‌‌‌کند یا این‌‌‌که دوستان مولا با اذن مولا این را می‌‌‌خواهند به حج ببرند، عبد می‌‌‌تواند بگوید که من حَجّةالاسلام را انجام دادم دیگر نمی‌‌‌روم، می‌‌‌تواند. درست؟ این دلیل براین است که قد قضی حجّة الاسلام، ولی خب این مرةً واحده این مرةً واحده یعنی همین، یعنی مرةً واحده مادامی که عبد، عبد است. و در تحت رقیّت است این مرةً واحده به مرةً ثانیه متبدل نخواهد شد.

حالا اگر عبد آمد و معتَق شد، آمد حُرّ شد خب تبدل موضوع است، باز مرةً واحده حَجّةالاسلام واجب است. نه بیشتر یعنی حالا اِمّا در عرفات این عتق برای او حاصل بشود مثل این‌‌‌که در روایت امام صادق بود که آن حجّةالاسلامش به حساب می‌‌‌آید یعنی آن حَجّةالاسلام عبودیّت بر می‌‌‌گردد به حَجّةالاسلام حریّت؛ از آن حالت عبودیت بواسطه انقلاب موضوع بر می‌‌‌گردد به حریت، هیچ اشکالی هم پیش نمی‌‌‌آید یا این‌‌‌که خودش بعداً مستطیع بشود یک حَجّةالاسلام هم بر او واجب می‌‌‌شود. پس در واقع در این صورت این نقض وجوب حجّةالاسلام مرةً واحده نشد، حَجّةالاسلام مرةً واحده به وضعیت خودش باقی ماند منتهی موضوع در این‌‌‌جا تبّدل پیدا کرده است.

 موضوع عبد و رقیّت یک حَجّةالاسلام دارد، و موضوع حریّت یک حَجّةالسلام دارد. با هم فرق می‌‌‌کند.

 نظیر این مسأله در مورد کسی است که او را به حج ببرند در آن‌‌‌جا هم مطلب به همین کیفیت است. البته دو تا یکی او را به حج ببرند حالا اونی که او را به حج ببرند آن را الآن روایتش را عرض می‌کنیم: «عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَیُّوبَ عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَه علیه السّلام رَجُلٌ لَمْ یَکنْ لَهُ مَالٌ فَحَجَّ بِهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ أَیُجْزِیهِ ذَلِکَ عَنْهُ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ أَمْ هِیَ نَاقِصَةٌ قَالَ بَلْ هِیَ حَجَّةٌ تَامَّةٌ» این کفایت ازحَجّةالاسلام می‌‌‌کند، حج تامه است. این جوابی که حضرت دادند به این شخص که فرمودند: به عنوان حجّةٌ تامة و نفرمودند حَجّةالاسلام. این یک وقت شبهه نشود بر این که منظور در این‌‌‌جا حجّة الاسلام نیست؟ چرا؟ چون جواب مطابق با سؤال است، سؤال از تمامیّت و نقصان نکرده، چون در مرتبه ناقص و تام، فاسدی بین آن دو نیست. ناقص به معنای باطل نیست که حج باطل باشد، یا یک جزئش ناقص باشد و باید تدارک کرد. مثل این‌‌‌که کسی روز دوازدهم سنگ نزده، رَمی نکرده این باید رمی کند و بعد از مکه باید بیاید رَمی کند و برود. یا این‌‌‌که یک شخصی نماز طواف نخوانده و باید بیاید نماز بخواند، و امثال این.

این نقصان حج در این‌‌‌جا اخلال به حج نیست بلکه نقصان حج منظور عدم از برائت ذمه است. یعنی ذمه بری شده یا نه؟ حج تام یعنی حجی که مورد قبول است حج پذیرفته شده. خب این شخص سؤال می‌‌‌کند آیا این حج او حَجّةالاسلام است حضرت می‌‌‌فرمایند که: بله، این حج او حج تمام است.یعنی حَجّةالاسلام حساب می‌‌‌شود.

آن وقت استفاده‌‌‌ای از این روایت می‌‌‌کنیم این است که اگر سال بعد باز بعضی از اخوان بخواهند او را به حج ببرند، این دیگر می‌‌‌تواند قبول نکند. چرا؟ چون حج تام خودش را انجام داده و طبق این روایت حجّش تمام است. بعد از حجّ تمام که همان حَجّةالاسلام است خب دیگر حجی واجب نیست، یا این‌‌‌که اجیرش کنند برای مکه می‌تواند قبول نکند، حَملهِ دار باشد و کاروان ببرد، می‌‌‌تواند قبول نکند. چون حج را بصورت تام در این‌‌‌جا انجام داده است.

 این روایت، روایتی است که بر این مسأله دلالت دارد. یا روایت دیگر که باز سندش فرق می‌‌‌کند، که «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَه علیه السّلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لَمْ یَکُنْ لَهُ مَالٌ» فقیر است «فَحَجَّ بِهِ أُنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ» این روایت یک قدری صریح‌‌‌تر است «أَقَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَم»[[1]](#footnote-1) این دیگر صریح است؛ نعَم به همان حَجّةالاسلام می‌‌‌خورد این‌‌‌جا دیگر تامه نیست، حضرت صریح می‌فرمایند چیزی اضافه نمی‌‌‌کنند، این روایت هم دلالت می‌‌‌کند این حجّی را که انجام داده تمام است.

 شیخ فقط این دو روایت را ذکر کردند، من ندیدم، حالا خودتان بروید نگاه کنید ببینید نظیر این دو روایت هست یا نه؟ البته هرکجا هست صحیح و مُسند و موثّق است. در این‌‌‌جا مطلبی که در این روایت حضرت است می‌فرماید: «فَإِنْ أَیْسَرَ بَعْدَ ذلکَ فَعَلَیْهِ أَنْ یَحُج» این مثل آن رقیّت می‌‌‌شود چون موضوع در این‌‌‌جا تفاوت کرده، آن موضوع در حال فقر بود این در حال غنا است آن در حالت عُسر بود این در حالت یُسر است، یک شخصی خودش عُسر را انتخاب می‌‌‌کند. آن اشکال ندارد، ولی یک شخصی مُعسِر است کسی که اعسار دارد در اعسار است، آن یک تکلیف دیگری دارد. با آن فردی که او این جنبه را ندارد آن را عرض کردم، حالا هم توضیح می‌دهم، لذا امام علیه السّلام می‌‌‌فرماید: «فَإِنْ أَیْسَرَ بَعْدَ ذَلِکَ فَعَلَیْهِ أَنْ یَحُج» واجب است که حج را انجام بدهد «قُلْتُ هَلْ تَکُونُ حَجَّتُهُ تِلْک تَامَّةً أَوْ نَاقِصَةً إِذَا لَمْ یَکونْ حَجَّ مِنْ مَالِهِ قَالَ نَعَمْ قُضِیَ عَنْهُ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ وَ تکُونُ تَامَّة»[[2]](#footnote-2). حَجّةالاسلام را انجام داده و تامه است «وَ لَیْسَتْ بِنَاقِصَةٍ وَ إِنْ أَیْسَرَ فَلْیَحُج»[[3]](#footnote-3). اگر این به یُسر رسید واجب است که؛ فلیحج، دوباره حجش را انجام بدهد.

نظیر این که دوباره باید انجام بدهد روایاتی است که مربوط به اعاده است روایت از کافی است؛ «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ جَمِیعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَه علیه السّلام قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُعْسِراً أَحَجَّهُ رَجُلٌ کانَتْ لَهُ حَجَّةٌ» این حجش حساب می‌آید «فَإِنْ أَیْسَرَ بَعْدُ کانَ عَلَیْهِ الْحَجُّ» بر او واجب است باز این حج را انجام بدهد، این هم یک روایت.

 پس از این‌‌‌جا استفاده می‌‌‌شود که مرتبه عسر با مرتبه یُسر از نقطه نظر تعلق تکلیف دو تاست، یک شخصی در عسر است و افراد او را به حج می‌‌‌برند می‌‌‌گویند با ماشین خودمان داریم می‌‌‌رویم تو هم بیا برویم. خودش در عسر است و نمی‌‌‌تواند پیاده هم برود، قدرت ندارد، زاد ندارد، راحله ندارد، هیچی ندارد. همین فقط یک دست پیراهن و شلوار دارد، چه خوبه آدم این طوری باشد ها. دیگر بی خیال.

گفت عاقل مشو تا غم دیوانگان خوری دیوانه شو تا غم تو عاقلان خورند[[4]](#footnote-4)

آن‌‌‌هایی که عاقلند هی تو سرشان می‌‌‌زنند، آن‌‌‌ها که دیوانه‌اند راه می‌‌‌روند هِرهِر می‌‌‌خندند می‌‌‌گویند شما بزنید تو سرتان، عوض ما هم بزنید.

 یا به قول اینکه می‌‌‌گفت:

هیچی ندارد می‌‌‌گوید آقا بیا سوار شو برویم، این در حال عسر است. این یک موضوع است. او را می‌برند، الآن برای او این مسأله حاصل شده و او را می‌‌‌برند آیا واجب است قبول بکند، یا می‌‌‌تواند قبول نکند؟ بر او واجب است که قبول کند. چرا؟ چون می‌‌‌گویند بیا برویم نمی‌‌‌تواند بگوید نه، نمی‌‌‌آیم.

اَحجَّهُ رجلٌ اگر او را حج ببرند باید برود. یعنی بگوید بفرمائید؛ دارند می‌‌‌برندش، نمی‌‌‌تواند بگوید نه من این کار را نمی‌‌‌کنم و نمی‌‌‌آیم. این حجّش حَجّةالاسلام است. هیچ تفاوتی با سایر حج‌‌‌ها ندارد، ولی حجی است که در حال عسر انجام شده است، خدا می‌‌‌خواهد بنده‌‌‌اش وقتی که حج انجام می‌‌‌دهد در حال یُسر باشد، با اختیار باشد، با اراده خودش باشد و استقلال داشته باشد، در حرکت و در مسیر نه اینکه ببرندش، اینکه الآن به این صورت انجام داده این تعلق تکلیف به زمان عُسر و حَجّةالاسلام است.

و لذا اگر در سالهای بعد هم بخواهند به این کیفیت او را ببرند می‌‌‌تواند نپذیرد، و قبول نکند بگوید من حَجّةالاسلام را انجام داده‌‌‌ام، ولی اگر همین شخص به یُسر رسید، تبدّل موضوع می‌‌‌شود، لذا حضرت می‌‌‌فرماید فعلیه اَن یَحُج.

 حالا با توجه به این قضیه فتوای مرحوم شیخ که می‌‌‌فرماید این روایت دلالت بر استحباب میکند، از کجاست؟ از کجا مرحوم شیخ می‌‌‌فرماید که این مستحب است؟ قوله علیه السّلام وَ ان اَیسَرَ فلیحُج محمولٌ علی سبیل الاستحباب یَدُّلُ علی ذلک الخبرُ الأول. خبر اول دلالت می‌‌‌کند؟! این که هیچ دلالت بر این مسأله نداشت. چون روایت در آن استحباب نبود، بلکه در روایت صراحت یا ظهور در وجوب بود؛ و قوله علیه السّلام فی هذا الخبر اِذاً قد قضی حَجّة الاسلام، ایشان همان اشتباه برایشان پیدا شده اینکه در این خبر دارد و قد قضی حجة الاسلام و تکونُ تامة و لیست بناقصة یَدُّلُ علی ما ذکرنا؛ دلالت می‌‌‌کند بر این که دیگر حج بر او واجب نیست، مرحوم شیخ دلالتش این است که؛ مگر حضرت نگفتند قضی حَجّة الاسلام و لیست بناقصة و تکونُ تامة. ما بعد از اتمام حج، چیزِ دیگر نداریم، حَجّةالاسلام هم انجام داده بود، وجوب هم انجام داده خب بعدش چیست؟ بعدش ناقصه، پس این فلیحج استحباب می‌‌‌شود.

در حالتی‌‌‌که ما می‌‌‌گوئیم، نه! چرا شما فلیحج را استحباب می‌‌‌گیرید؟ بیا حَجّةالاسلام را تفسیر کن، امام علیه السّلام که می‌‌‌فرماید فلیحُج از کجا شما این یحج را حمل بر استحباب می‌‌‌کنید؟ مگر یحج ـ حالا نمی‌‌‌گوییم صراحت داردـ مگر ظهور در وجوب ندارد؟ چه اشکال دارد یک نفرحج تمام انجام بدهد و بر او واجب باشد یک حج دیگر انجام بدهد؟ اگر یک حج تمام انجام بدهد آیا به نذر و شبه نذر و امثال ذلک در سنوات مقبله آیا حج برایش واجب نمی‌‌‌شود؟! چون حج واجب انجام داده؟! بله واجب می‌‌‌شود.

 ما می‌‌‌گوئیم همان علت وجوب حج در آن موقع الآن بصورت دیگر که یُسر است برای او حاصل شده است. خب چرا حَجّةالاسلام را دوباره انجام ندهد؟ اینها می‌‌‌گویند ما یک حَجّةالاسلام بیشتر نداریم، خب ما هم می‌‌‌گوئیم یکی بیشتر نداریم، حجّةالاسلام در یُسر یک حَجّة الاسلام است. لذا اگر شخص در حال یُسر حَجّةالاسلام انجام بدهد تا آخر عمر دیگر واجب نیست، ما هم همین را می‌‌‌گوییم، چرا ما بیائیم روایت را تحریف کنیم آیا برگرداندن ظهور فلیحج یا فعلیه اَن یحج یا یَجِبُ علیه واجبٌ که در مورد عبد بود، آیا این تحریف روایت نیست؟! یعنی ظهور یحج را ما بدون قرینه و بدون دلیل حمل بر استحباب بکنیم خب به چه دلیلی؟ جناب شیخ در این‌‌‌جا چه قرینه‌‌‌ایی ارائه می‌‌‌کنند؟! تا ما هم بفهمیم، خب ما نفهمیدیم فکر می‌‌‌کنیم می‌‌‌فهمیم، لذا مرحوم شیخ می‌‌‌فرمایند که: «یَدُلُّ عَلَى مَا ذَکرْنَاهُ وَ مَا أَتْبَعَ مِنْ قَوْلِهِ علیه السّلام وَ إِنْ أَیْسَرَ فَلْیَحُجَّ الْمُرَادُ بِهِ مَا ذَکرْنَاهُ مِنَ الِاسْتِحْبَابِ لِأَنَّهُ إِذَا قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَلَیْسَ بَعْدَ ذَلکَ إِلَّا النَّدْبُ وَ الِاسْتِحْبَاب»‌ هذا اول الکلام، این نکته‌‌‌ای است که تا بحال فقها از این مسأله ـ این یکی از موارد است ـ غافل بودند.

 «وَ الْمُعْسِرُ إِذَا حَجَّ عَنْ غَیْرِهِ فَقَدْ أَجْزَأَهُ ذَلکَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ مَا لَمْ یُوسِرْ فَإِذَا أَیْسَرَ وَجَبَ عَلَیْهِ الْحَج» نظیر این مسأله، مسأله‌‌‌ای است که شخص معسر نیابتاً برای غیر خودش حج انجام دهد. اگر در یسر باشد نمی‌‌‌تواند از غیر انجام دهد، تا حج بر ذمۀ کسی هست نیابت باطل است و نمی‌‌‌تواند انجام دهد. کسی می‌‌‌تواند نیابت انجام بدهد که یا حَجّةالاسلام را انجام داده، یا این‌‌‌که در عسر است و هنوز تعلق تکلیف حج به او ثابت نشده است. پس وقتی که این شخص حج از غیر انجام می‌‌‌دهد معنایش این است که تکلیف هنوز نیامده چون هنوز حج انجام نداده مُوسر نیست، یعنی در یسر نیست.

روایت می‌‌‌فرماید؛ که این هم مثل همان است.

لذا ما دوتا را در یک قسم آوردیم «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَه علیه السّلام عَنْ رَجُلٍ حَجَّ عَنْ غَیْرِه یُجْزِیهِ ذَلِکَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ» خیلی عجیب است، یعنی شخص رفته نیابتاً انجام داده حضرت می‌فرماید این حجّةالاسلام خودش حساب می‌شود. خب این دیگر خیلی عجیب است! حج را اصلاً برای خودش انجام نداده! این را داشته باشید آن وقت که ما می‌رسیم به این مسأله که شخص در یک ماه دو تا عمره نمی‌‌‌تواند انجام بدهد ولو این‌‌‌که نیابتاً باشد، آن‌‌‌جا که رسیدیم آن وقت معنایش روشن می‌شود؛ که شخص در واقع خودش دارد این حج را انجام می‌‌‌دهد، گر چه نیابتاً از طرف یکی دیگر انجام بدهد.

ولی حاجّ معتمر اوست لذا اگر فرض بکنید که آن شخص حج را دارد از طرف دیگری انجام می‌دهد، و حجّ هم مستحب است، یعنی شخص خودش حج را انجام داده است؛ زاد و راحله به یک نفر می‌‌‌دهد می‌‌‌گوید برو از طرف من یک حج انجام بده این می‌‌‌شود نیابت، حالا در موقع حج باید حلق کند یا نه؟ این که دارد از طرف او انجام می‌‌‌دهد، او هم که حجّش مستحب است، این باید حلق کند از چه؟ ـ پس ببینید چقدر مطالب از این روایت داریم بیرون می‌‌‌آوریم ـ با این‌‌‌که آن کسی‌‌‌که دارد انجام می‌‌‌دهد بر او حج واجب نیست، یعنی فرض کنید که یک نفر ده بار مکه رفته، امسال نمی‌‌‌تواند برود، پول می‌‌‌دهد می‌‌‌گوید آقا از طرف من برو مکه خب این حجش مستحب می‌‌‌شود دیگر، ولی این شخص چون حج اولش است این باید آن‌‌‌جا حلق کند مثل یک حاجی، چرا؟ چون این حَجّةالاسلامش حساب می‌‌‌شود، وقتی که حَجّةالاسلام حساب می‌‌‌شود بایستی که سایر آداب و شرایط حَجّةالاسلام را انجام بدهد «یُجْزِیهِ ذَلک عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ» یعنی این را به پایش می‌‌‌نویسند، اگر تا آخر عمر در حال اِعسار بود این کفایت می‌‌‌کند. در حال اِعسار بودها! در حال یسر نه. بعد می‌‌‌فرماید: «قَالَ نَعَمْ قُلْتُ حَجَّةُ الْجَمَّالِ تَامَّةٌ أَوْ نَاقِصَةٌ قَالَ تَامَّةٌ قُلْتُ حَجَّةُ الْأَجِیرِ تَامَّةٌ أَوْ نَاقِصَةٌ قَالَ تَامَّةٌ»[[5]](#footnote-5) حضرت می‌‌‌فرماید: تامةٌ. همه این‌‌‌ها تامه هستند، همه این‌‌‌ها حجشان تمام است و همه این‌‌‌ها حَجّةالاسلام است.

حالا وجوبش نسبت به یُسر «عَنْ آدَمَ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السّلام قَالَ مَنْ حَجَّ عَنْ إِنْسَانٍ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ مَالٌ یَحُجُّ بِهِ أَجْزَأَتْ عَنْهُ حَتَّى یَرْزُقَهُ اللَه مَا یَحُجُّ بِهِ وَ یَجِبَ عَلَیْهِ الْحَجُّ»[[6]](#footnote-6) حج برایش واجب است، این‌‌‌جا می‌‌‌بینیم مرحوم شیخ می‌‌‌فرمایند: در این‌‌‌جا دلالت بر وجوب می‌‌‌کند، خب چطور دلالت بر وجوب می‌‌‌کند؟ این‌‌‌که با آن فرق نکرد! مگر این حَجّةالاسلام را جناب شیخ بالا نفرمودند دلالت بر استحباب می‌‌‌کند؟! چطور شد بائک تَجُر بائی لا تَجُر؟ تَجُر می‌‌‌دانید معنایش یعنی چه؟ چطور آن روایتی که پشت این صفحه راجع به حَجّةالاسلام است می‌‌‌فرمائید که؛ ما یک حَجّةالاسلام بیشتر نداریم، پس بقیه‌‌‌اش استحباب می‌‌‌شود.

آنجا دلالت بر استحباب می‌‌‌کند، اما روایت معاویة بن عمار را که می‌‌‌گوید: «یُجْزِیهِ ذَلِکَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ» این را حمل بر وجوب می‌‌‌کنید؟! چون می‌‌‌گوید که: وَ الذّی یَدُّلُ علی أنَهُ یَجِبْ، اصلاً خودتان هم می‌‌‌فهمید چه دارید می‌‌‌گوئید؟! آنکه دلالت بر وجوب می‌‌‌کند این است! چطور شما صفحه قبل گفتید دلالت بر استحباب می‌‌‌کند؟! شما که گفتید یک حَجّةالاسلام بیشتر نداریم، حجی را که شخص در حال اعسار انجام می‌‌‌دهد. مگر طبق این روایت حَجّةالاسلام نیست؟! پس چرا می‌‌‌گوئید در حالت یسر باید حَجّةالاسلام را دوباره بیاورد؟! این دو فتوی از کجا در آمده؟!! آن وقت شما دیگر بدانید این‌‌‌که ما خیلی به نظرات آقایان توجه نداریم برای چیست؟! «حَتَّى یَرْزُقَهُ اللَه» خب این بندگان خدا هم تقصیر نداشتند هر کسی یک سعه‌‌‌ای دارد.

 خدا رحمت کند مرحوم شیخ مرتضی حائری را، ما یک وقت خدمت ایشان بودیم؛ با مرحوم آقا آمده بودیم قم و رفته بودیم منزل ایشان، مرحوم آشیخ مرتضی خیلی دقیق بود، مثلاً یک روایت را که ایشان می‌‌‌آمد بررسی می‌‌‌کرد، هِی اینورش می‌‌‌کرد، هِی آنورش می‌‌‌کرد، و چیزهای مختلفی از آن استنتاج می‌‌‌کرد، واقعاً ما از ایشان از این نظر خیلی استفاده کردیم، من عمده استفاده فقهی‌‌‌ام را از ایشان کردم، و حدود شش سال بود که ما درس آشیخ می‌‌‌رفتیم و ایشان یک مطلبی فرمودند: که آقا من نمی‌‌‌دانم این فضل خداست برمن، ما سواد نداریم و پدر ما، ما را به مکتبی فرستاد که من نمی‌‌‌دانم در این بحث‌‌‌ها و مطالعات که می‌‌‌کنم، وقتی نگاه می‌‌‌کنم می‌‌‌بینم از شیخ طوسی فکر من جلوتر می‌‌‌رود، و صائب‌تر است و عمیق‌‌‌تر است.

 بنده خدا در مقام اثبات مسائل و ابراز نبود، حالش را داشت می‌‌‌گفت، وضعیت حالش را می‌خواست بگوید.

این را می‌‌‌خواهم برایتان عرض کنم که ما فقط نسبت به چهارده نفر باید خط قرمز داشته باشیم، بقیۀ افراد هر که می‌‌‌خواهد باشد، البته حالا اولیاء خاص که آن‌‌‌ها جای خودشان هستند، بقیه هر که می‌خواهند باشند، به هر درجه‌‌‌ایی می‌‌‌خواهند باشند از مقام علمی و فقهی و امثال ذلک، ما در این‌‌‌ها خلاصه نباید متوقف بشویم و در عین حال نباید بی‌‌‌احترامی کنیم.

توقف در این‌‌‌ها بزرگترین سَم مهلک برای یک طلبه است، که طلبه بخواهد فکر خودش و ذهنیت خودش را متوقف و ثابت نگه دارد در کلمات اعلام و در بیانات اعلام. و این مسأله را خیلی باید ما مد نظر قرار بدهیم.

شما ببینید در یک صفحه در کلام مرحوم شیخ تناقض است در همین‌‌‌جا دیدید دیگر، پشت صفحه می‌‌‌گوید مستحب است این‌‌‌جا می‌‌‌گوید واجب، در حالتی که هر دو روایت هم حَجّةالاسلام دارد، این که نشد! یک بام و دو هوا که ما نداریم، اگرحَجّةالاسلام است خب این‌‌‌جا هم بگویید: یَجِبُ علیه.

تو که داری تأویل می‌کنی تا آخرش برو. اگر امام صادق هم بیاید ده تا قَسم حضرت عباس بخورد؛ که واجب است. شما می‌‌‌گویید منظور استحباب است؟! امام باید تجدید نظر کند، استغفراللَه. این روایت موسی بن قاسم، همین مسأله است.

البته کتاب مرحوم شیخ طوسی کتاب بسیار مهمی است و کتاب تهذیب کتابی است که هیچ طلبه‌ای غنی و بی‌‌‌نیاز از این کتاب نیست. بسیار کتاب مهمی است و روایاتی را هم که خود مرحوم شیخ جمع کرده ـ خدا رحمتش کندـ بسیار از نظر دسته بندی در روایات خیلی کتاب مفیدی است. مرحوم آقا هم خیلی به بنده توصیه می‌‌‌کردند یکی از مبسوط شیخ و یکی از تهذیب شیخ هیچ وقت شما غافل نباش.

نظیر این قضیه روایت علی بن ابی حمزه از ابی بصیر است که ظاهراً ایشان دیگر در این‌‌‌جا نیاورده ولی روایت دیگر بنده دیدم غیر از این که راجع به کسی که از طرف دیگری نیابتاً برود که روایتش در وسائل است. خب این هم یکی از افرادی است که در این‌‌‌جا باز باید حجش را اعاده کند، دیگر از افراد خب راجع به اُمّ ولد هم که گفتیم، دیگر از افرادی که باید حج‌‌‌شان را اعاده بکنند افراد مخالف و یا ناصب هستند. روایت می‌‌‌فرماید که روایت از کافی است که نصفش را خواندیم که «عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَه علیه السّلام قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُعْسِراً أَحَجَّهُ رَجُلٌ کانَتْ لَهُ حَجَّةٌ فَإِنْ أَیْسَرَ بَعْدُ کانَ عَلَیْهِ الْحَجُّ وَ کذَلک النَّاصِبُ» حضرت در ادامه خودشان می‌‌‌فرمایند که: ناصب «إِذَا عَرَفَ» وقتی‌‌‌که این مُتنبه بشود، مستبصر بشود «فَعَلَیْهِ الْحَجُّ» حج را باید انجام بدهد «وَ إِنْ کانَ قَدْ حَجَّ»[[7]](#footnote-7) اگر چه قبلاً حج را انجام داده است.

این‌‌‌جا مرحوم شیخ این روایت را حمل بر استحباب کردند خیلی جای تعجب است! یعنی این هم از آن قبیل است، دیگر حمل بر استحباب شده در حالتی‌‌‌که فعَلَیه دلالت بر وجوب می‌‌‌کند، بر اوست. دلالت بر وجوب می‌‌‌کند حال این‌‌‌که چطور دلالت بر استحباب می‌‌‌کند ایشان این مسأله را این طور توضیح می‌‌‌دهند و می‌‌‌فرمایند که: «مَحْمُولٌ عَلَى الِاسْتِحْبَابِ لِأَنَّهُ مَتَى حَجَّ فِی حَالِ کوْنِهِ مُخَالِفاً فَقَدْ أَجْزَأَهُ ذَلک عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ» وقتی که در حال خلاف و در حال مخالفت با اهل بیت و مخالفت با مکتب اهل بیت انجام بدهد حَجّةالاسلام را انجام داده پس بنابراین حضرت می‌‌‌فرمایند: «فَعَلَیْهِ الْحَجُّ» این معنایش این است که استحباب دارد؟!

روایتی که در این‌‌‌جا دلالت بر استحباب می‌‌‌کند و به فرمایش ایشان صحیح است و دلالت بر استحباب هم دارد حالا ما یک توضیحی در این‌‌‌جا خواهیم داد، روایت صفوان است از «مُعَاوِیَةَ الْعِجْلِیِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَه علیه السّلام عَنْ رَجُلٍ حَجَّ وَ هُوَ لَا یَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ» مخالف است، از عامه است «ثُمَّ مَنَّ اللَه عَلَیْهِ بِمَعْرِفَتِهِ وَ الدَّیْنُونَةِ بِهِ عَلَیْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ أَوْ قَدْ قَضَى فَرِیضَتَهُ فَقَالَ قَدْ قَضَى فَرِیضَتَهُ» حضرت می‌‌‌فرماید که: فریضه‌‌‌اش را انجام داده «وَ لَوْ حَجَّ لَکانَ أَحَبَّ إِلَیَّ»[[8]](#footnote-8) اگر این دوباره حج را انجام بدهد بهتر است من این طور خوشم می‌‌‌آید.

حضرت می‌‌‌فرمایند: من این طور خوشم می‌‌‌آید که این حجش را دوباره انجام بدهد، ولی فریضه‌‌‌اش را انجام داده است. «قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَ هُوَ فِی بَعْضِ هَذِهِ الْأَصْنَافِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ نَاصِبٍ مُتَدَیِّنٍ ثُمَّ مَنَّ اللَه عَلَیْهِ فَعَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ یَقْضِی حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَقَالَ یَقْضِی أَحَبُّ إِلَیَّ» قضا بکند بهتر است، آن‌‌‌جا می‌‌‌فرماید: «فَعَلَیْهِ الْحَجُّ» این‌‌‌جا می‌‌‌فرماید: «یَقْضِی أَحَبُّ إِلَیَّ» این معنایش چیست؟ همان طور که مرحوم شیخ می‌‌‌فرماید در این‌‌‌جا معنای استحباب است.

«وَ قَالَ کُلُّ عَمَلٍ عَمِلَهُ وَ هُوَ فِی حَالِ نَصْبِهِ وَ ضَلَالَتِهِ ثُمَّ مَنَّ اللَه عَلَیْهِ وَ عَرَّفَهُ الْوَلَایَةَ فَإِنَّهُ یُؤْجَرُ عَلَیْهِ» تمام کارهایی که انجام داده نماز، روزه انفاقاتی که کرده اعمالی که انجام داده تمام است. «إِلَّا الزّکَاةَ فَإِنَّهُ یُعِیدُهَا» چرا؟ «لِأَنَّهُ وَضَعَهَا فِی غَیْرِ مَوَاضِعِهَا لِأَنَّهَا لِأَهْلِ الْوَلَایَةِ وَ أَمَّا الصَّلَاةُ وَ الْحَجُّ وَ الصِّیَامُ فَلَیْسَ عَلَیْهِ قَضَاءٌ» این روایت، روایت صریح است. در این روایت صریح حضرت می‌‌‌فرمایند که قضا بر او نیست، چون مخالف است قضا ندارد.

البته این‌‌‌که حضرت در این‌‌‌جا می‌‌‌فرمایند که لَو اَنَّ رَجُلاً معسراً یقضی الحج در این‌‌‌جا مرحوم شیخ از آن‌‌‌جا که حضرت دو مورد را در یک زمینه آورده [گفته] این معلوم می‌‌‌شود که آن حج بعدی رَجُلاً معسراً حج استحبابی بوده است. چون حضرت اَردفَهُ بناصب؛ بعد از حج معسر و بعد حج ناصب می‌فرماید که: فعلیه الحج. شیخ آمده این را یکی از ادّله برای حج استحباب شمرده است، منتهی حضرت در روایت بعدی فقط ناصب را توضیح دادند و گفتند کسی که مخالف است اَحبُّ الیَّ یا در روایت بعدی دارد انّی لَاَکرهُ ذلک ـ حالا امروز شاید دیگر فرصت نشودـ لَأکرهُ ذلک از آن حجی که قبلاً انجام داده خوشم نمی‌‌‌آید. یا این‌‌‌که حضرت می‌‌‌فرماید: انّی اُحبُّ اَن یعید اُحبُّ اَن یحج.

این مسأله دلالت بر این مطلب ندارد. و ما نمی‌‌‌توانیم این را حمل بر استحباب کنیم چرا؟! چون ممکن است که دو مورد مختلفة النوعیه ومتفقة و المشترکة الجنسیة از عبادت واحد در یک سیاق واحد قرار بگیرد، در حالی‌‌‌که هر کدام از این‌‌‌ها نسبت به فصل ممیّز خود دارای اختلاف باشند.

تلمیذ: تشخیص این موارد که اختلاف موضوع پیدا می‌‌‌شود، موارد خاصی دارد؟

استاد: خب این را انسان باید خودش بفهمد و از میان قرائن و از خود روایات باید در بیاورد که در این‌‌‌جا کدامیک از این‌‌‌ها مشمول کدام نوع تکلیف است. مثلاً فرض بکنید در خیلی از روایات داریم «وَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السّلام لَیْسَ عَلَى النِّسَاءِ أَذَانٌ وَ لَا إِقَامَةٌ وَ لَا جُمُعَةٌ وَ لَا اسْتِلَامُ الْحَجَرِ وَ لَا دُخُولُ الْکعْبَةِ وَ لَا الْهَرْوَلَةُ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ لَا الْحَلْقُ إِنَّمَا یُقَصِّرْنَ مِنْ شُعُورِهِنَّ»

 چون زن اصلاً تکلیف ندارد، بعضی از این‌‌‌ها خب کراهت دارد، کراهت شدید دارد، بعضی‌‌‌ها کراهت دارد، بعضی‌‌‌ها به صرف رفع قلم است. به موارد مختلف انسان از قرائن دیگر و جاهای دیگر می‌‌‌تواند خصوصیات فردی هر مورد را در این‌‌‌جا مشخص کند.

ولی در آن‌‌‌چه که خود نفس این روایت در مقام بیانش است فقط آن حکم مشترکش است که؛ رفع تکلیف الزامی است، فقط به این منوال. حالا این رفع تکلیف الزامی، چه برجای آن می‌‌‌نشیند، حرام می‌‌‌نشیند، کراهت می‌‌‌نشیند، یا مباح. این سه تا را از جای دیگر انسان بایستی که اثبات کند.

 امّا نظایر این روایات هم داریم، البته راجع به این روایت فردا صحبت می‌‌‌کنیم، به این شکل رها نمی‌‌‌کنیم. حالا نوبت فقها هم می‌‌‌رسد صاحب جواهر و این‌‌‌ها را ببینید.

 باید این قسم بحث کرد؛ که اول بیایید روایات را ببینید، آن‌‌‌چه را که از روایات می‌‌‌فهمید چیست؟ اصلاً فرض کنید تا به‌‌‌حال فقیهی نیامده، تا به‌‌‌حال هیچ صاحب نظری نیامده، صاحب رأیی نیامده است.

ما مکلّف نیستیم که از اول ببینیم شیخ طوسی چه گفته! شیخ طوسی هم مثل ما بود فرقی نداشت. ما مکلّف نیستیم که ببینیم فرض کنید علامه و این‌‌‌ها چه گفتند. آن‌‌‌چه که ما تکلیف داریم و یک مجتهد، اول چشمش را می‌‌‌اندازد به آیه قرآن و روایت، تمام شد. ببینید که از آیات قرآن و روایات، نسبت به این مسأله چه استنباط می‌‌‌کند.

وقتی مطلب برایش روشن شد حالا می‌‌‌رود به تقریرات جواهر باشد، مستمسک و امثال این‌‌‌ها از کتب فقهیه مثل حدائق ـ حدائق را حتماً مطالعه کنید، همراه با جواهرـ را می‌‌‌بیند. تازه آن وقت وقتی نگاه کرد به کیفیت استدلال آن‌‌‌ها، یک میزان دستش می‌‌‌آید که هر کدام از این‌‌‌ها در چه درجه‌‌‌ای از معرفت و رشد قرار دارند، هر کدامشان چطوری هستند.

 و این از اول یک مسأله خلافی بوده است. بارها من خدمت رفقا می‌‌‌گفتم تأسیس اصل‌‌‌هایی که در آمده معلوم نیست کدام آدم بی‌‌‌کاری آمده این‌‌‌ها را درست کرده است. قبل از اینکه مسأله‌‌‌ای درست بشود روایت آمده تمام این‌‌‌ها رابیان کرده است.

همه این‌‌‌ها تحریف ذهن است. یک مجتهد وقتی نگاه می‌‌‌کند باید از همان مجرای صحیح؛ صاف ذهنش را بدوزد به روایت که امام علیه السّلام می‌‌‌فرماید. وقتی که مطلب را فهمید، مسأله را فهمید، و متوجه شد قضیه چیست، حالا ببیند دیگران چه برداشتی کردند، شاید دیگران به یک مطلبی رسیدند که ما نرسیده باشیم، شاید دیگران یک جهتی در ذهنشان هست، چه عیب دارد آدم برود و ببیند که مثلاً آن‌‌‌ها هم در این قضیه چه نظر داشتند، ولی باید از اول بار خودش را از همین روایت ببند دیگر مسأله برایش تمام باشد، آن وقت مجال برای بحث هست.

 اللَهم صل علی محمّد و آل محمّد

1. ـ وسایل الشیعه ج 11 ص 41. [↑](#footnote-ref-1)
2. ـ همان. [↑](#footnote-ref-2)
3. ـ همان. [↑](#footnote-ref-3)
4. شعر از شجاع کاشی [↑](#footnote-ref-4)
5. ـ همان. [↑](#footnote-ref-5)
6. ـ وسایل الشیعه ج 11 ص 55. [↑](#footnote-ref-6)
7. ـ کافی ج 4 ص 274. [↑](#footnote-ref-7)
8. ـ التهذیب ج 5 ص 9. [↑](#footnote-ref-8)